

هکرها؛ مهندسان اجتماعی حرفه‌ای

سرهنگ رامین پاشای / معاون اجتماعی پلیس فتا

فرد هکر باید از مهندسی اجتماعی استفاده کند و شما را قانع کند نرم‌افزاری که در قالب لینک برای شما ارسال شده را در تلفن همراهتان نصب کنید و به محض اینکه آن نرم‌افزار را نصب و لینک را در تلفن همراهتان فعال کنید، زمینه برای دسترسی غیرمجاز به اطلاعاتتان فراهم می‌شود.

بر اساس برنامه‌هایی که توسط هکر نوشته می‌شود، هنگامی که شما نرم‌افزاری را روی تلفن همراهتان نصب می‌کنید، نرم‌افزار دسترسی به مخاطبان، دوربین، میکروفون و موقعیت جغرافیایی شما را می‌خواهد و به میزان دسترسی‌هایی که به

آن نرم‌افزار می‌دهید، امکان بهره‌مندی غیرمجاز از اطلاعاتتان به وجود می‌آید. معمولاً هک به این صورت انجام می‌شود که پیامی برای شما فرستاده می‌شود و خودشان را جای سامانه‌های قوه قضاییه جامی‌زند و به صورت تهدیدآمیز عنوان می‌کنند که اگر تا ۲۴ ساعت آینده به این لینک مراجعه نکنید، حکم جلب‌تان صادر می‌شود یا این‌که هم‌اکنون تصادف منجر به جرح برای شما ثبت شده است، هموطنان به این دلیل که در پیام اسم و مشخصات‌شان عنوان شده است، فریب می‌خورند و این در حالی است که به دست آوردن اسم، مشخصات، آدرس و شماره تلفن همراه شما برای مجرمان سایبری واقعا ساده است.

اگر فردی به شما پیام داد و درخواست کرد، بلافاصله به این لینک مراجعه کنید و با تهدید و ترغیب اجباری عنوان کرد که اگر مراجعه نکنید ریجستری شما از بین می‌رود

رو در رو

تشریح

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۱۳ دی ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۴۶

فرار و سرقت را به ماندن در خانه پدرم ترجیح دادم

طی این چند سال با سرقت‌های کوچک هزینه‌های زندگی‌ام را تامین می‌کردم. بعضی مواقع گیر می‌افتم اما با خواهش و التماس و چون سرقت هاجری بود، چشم‌پوشی می‌کردند. آخرین بار به فروشگاه‌های رفته و یک گوشی موبایل دزدیدم. پیش خودم فکر کردم آن را به قیمت خوب می‌فروشم و تا مدت‌ها را حتم‌آمانی دانستم که برای جانم می‌شود. وقتی خواستم از فروشگاه خارج شوم بوق هشدار بلند شد و من که تازه متوجه شدم دزدگیر به آن وصل بوده، فرار کردم. صاحب فروشگاه با چند کارگر به دنبالم آمدند که پای یکی از کارگرها لیز خورد و سرش به زمین خورد. من که با دیدن این صحنه دست‌پاچه شدم تا به خودم پیام توسط مردم دستگیر شدم. حالا صاحب فروشگاه و آن کارگر از من شکایت کرده‌اند و گرفتار شده‌ام.

۱) اگر از زندان آزاد شوی می‌خواهی در آینده چکار کنی؟

دوست دارم درست زندگی کنم اما چطوری باید این کار را بکنم؟ مگر با وضعیتی که دارم، می‌شود؟

۲) حرفی برای گفتن داری؟

فرار کردم چون فکر می‌کردم زندگی‌ام بهتر می‌شود اما بدتر شد و سر از زندان درآوردم. الان هم که شاکی دارم و به هیچ عنوان حاضر به رضایت دادن نیستند. نمی‌دانم در زندان چه سرنوشتی در انتظارم است.

شدم و مرا به بهزیستی بردند اما نتوانستم دوام بیاورم و از آنجا فرار کردم.

۳) از پدر و برادرهایت خبر داری؟

نه؛ خبری ندارم فقط در همین حد می‌دانم که وقتی مرا به بهزیستی بردند، با پدرم تماس گرفتند که دنبالم بیاید که گفت من دختری به این نام و مشخصات ندارم.

۴) در این مدت کجا زندگی می‌کردی؟

تا وقتی که هوا گرم بود جلوی پارکینگ پاساژها که رفت و آمد تا دیروقت در آنجا زیاد بود، می‌خوابیدم و وقتی هوا سرد می‌شد به گرمخانه می‌رفتم.

۵) دوست داری به خانه پدرت برگردی؟

به هیچ عنوان و قیمتی حاضر نیستم برگردم. من فرار و آوارگی و سرقت را به آن زندگی ترجیح می‌دهم.

۶) چه شد که دستگیر شدی؟

وجدان گرفته و دیوانه‌تر شد. البته دو برادر هم دارم که از پس خودشان برمی‌آیند. آن موقع با پدرم زندگی می‌کردند.

الان رانمی‌دانم و از آنها خبر ندارم.

۷) کسی را ندانستی که به خانه او بروی و با او زندگی کنی تا این سرنوشت را پیدا نکنی؟

فامیل مادری‌ام که مرا قبول نمی‌کردند، چون از پدرم بدشان می‌آمد، با ما هم رابطه خوبی نداشتند. با فامیل پدری هم که کل ارتباطی نداشتیم.

۸) خرج زندگی‌ات را چطور درمی‌آوری؟

از طریق همین سرقت‌ها.

۹) چقدر درس خواندی؟

تا کلاس هفتم خواندم.

۱۰) اعتیاد داری؟

نه؛ حواسم به این موضوع بود که آلوده نشوم.

همیشه از اعتیاد و افراد معتاد متنفر بودم.

۱۱) سابقه داری؟

سه سال پیش به خاطر سرقت توسط پلیس دستگیر

۱۲) مزه مظهري

این هفته رو به روی دختر جوانی نشسته‌ایم که باور خلافتار بودنش سخت است اما پرونده‌اش نشان می‌دهد که از خانه فرار کرده و در چند سرقت هم مشارکت داشته است. وقتی سر صحبت را با او باز کردم به سختی و کوتاه جواب می‌داد و می‌گفت حوصله خودش را هم ندارد اما وقتی به او گفتم ممکن است سرنوشت او درس عبرت دیگران شود، راضی به صحبت شد.

۱۳) خودت را معرفی کن.

میترا هستم.

۱۴) چند سال داری؟

۲۰ سال.

۱۵) از خانه فرار کردی؟

بله. پنج سال قبل از خانه فرار کردم. وقتی مادرم مرد، پدرم ازدواج کرد. تا وقتی من در آن خانه بودم، پدرم دو بار ازدواج کرد. من هم از دست رفتارهای پدرم و زن‌هایی که می‌آمدند و می‌رفتند، خسته شده بودم؛ به همین خاطر فرار کردم.

۱۶) چرا مادرت فوت کرد؟

از دست کارهای پدرم دق کرد. خیلی مادرم را کتک می‌زد. رفیق باز و بددهن بود. یک روز مادرم سکنه کرد و مرد. من بیچاره ماندم با یک پدر دیوانه که بعد از مرگ مادرم عذاب



قتل به خاطر کارت سوخت!

از اراذل و اوباش معروف جنوب تهران است و همراه امسال به خاطر کارت سوخت، کارگر پمپ بنزین را با دوستانش به قتل رساند و از کشور خارج شدند، اما هر کدام به سرنوشتی عجیب دچار شدند. عامل اصلی جنایت بعد از بازگشت به ایران شناسایی و دستگیر شد. در ادامه روایت مضمین از این قتل را می‌خوانید:

۱) خودت را معرفی کن؟

محسن ۲۶ ساله و مجرد هستم.

۲) به چه جرمی دستگیر شدی؟

قتل. کارگر پمپ بنزین خزانه را کشتیم.

۳) به خاطر بنزین مرتکب قتل شدی؟

نه. به خاطر کارت سوخت؛ آن روز با دختر مورد علاقه‌ام بودم که به پمپ بنزین رفتم. شلوغ بود و وقتی نوبت من شد، کارگر پمپ بنزین گفت کارت سوخت جایگاه را رانندگان دیگر استفاده می‌کنند.

۴) به همین علت؟

خیلی در جایگاه معطل شدم و می‌خواستم جایی بریم. به برادرم زنگ زدم تا برآیم کارت بیاورد. او با دوستش سهیل آمد اما آنها هم کارت سوخت همراه نداشتند. آن موقع پیرمرد تاکسی داری در حال بنزین زدن بود که

خیلی طول داد تا بنزین بزند. عصبانی شدم و کارت‌ش را درآوردم که کارگر پمپ بنزین به کارم اعتراض کرد.

۵) بعد چه شد؟

درگیر شدیم و سه نفری او را زدیم. من هم با چاقو چند ضربه به مرد کارگر زدم که خون‌آلود نقش زمین شد. بعد هم فرار کردیم. البته ما سه نفری به آن مرد چاقو زدیم. قصد کشتن نداشتیم. یک لحظه عصبانی شدم.

۶) کجا فرار کردید؟

از پمپ بنزین که خارج شدیم ساعتی بعد فهمیدم او جان‌ش را از دست داده است. پدر و مادرم ترکیه هستند، سهیل و برادرم به ترکیه رفتند. من و دختر مورد علاقه‌ام هم به مرز رفتم تا به ترکیه برویم.

۷) به ترکیه رفتید؟

برادرم تماس گرفت و گفت سهیل از ترس دستگیری و

بازگرداندن به ایران قصد داشت قاچاقی به آلمان برود که ماموران پلیس مرزی ترکیه او را با تیراندازی کشتند. فریبا ترسید و به تهران برگشت و من هم قاچاقی به افغانستان رفتم.

۸) در آنجا چه می‌کردی؟

آنجا مدتی کار مواد کردم؛ تمام دوستانم ترکم کردند و بی پول شدم. برای همین تصمیم گرفتم به ایران بیایم و تلاش کنم که رضایت اولیای دم را بگیرم. چند روزی از آمدنم گذشت که پلیس من را دستگیر کرد.

۹) یک بنزین‌زدن ارزش این قتل را داشت؟

من مشروب خورده بودم و در زمان قتل حالت طبیعی نداشتم. بدش هم که هیچکس سراغی از من نگرفت و تنها شدم و به همین خاطر آدمم ایران و گفتم رضایت اولیای دم کارگر پمپ بنزین را با پرداخت پول بگیرم که نشد و دستگیر شدم.

۱۰) حرف آخر.

من قصد قتل نداشتم و به خاطر مصرف مشروب حالت عادی نداشتم. خودم وقتی شنیدم آن مرد فوت شده ناراحت شدم و به ایران برگشتم تا بتوانم رضایت بگیرم.

